



گفت‌وگو با محمدابراهیم دانشی، معلم شیرازی

معلمی: خواندن و نوشتن

شکوفه راستگو چه می‌دبیر ناحیه یک شیراز

شنیدن احوالات محمدابراهیم دانشی معلم سالمند ۹۶ ساله، که در این سن همچنان در حال تألیف و نوشتن است، ما را کنجکاو کرد که بیشتر از او بدانیم؛ به‌ویژه که دانستیم ایشان تنها فرزند به‌جامانده از مرحوم میرزا محمدعلی دانشی اصطهباناتی (ناظم الاسلام) مدیر روزنامه تخت جمشید و دانش‌پژوهان در دوران رضاخان است. قرار ملاقاتمان را ساعت ۷ عصر در منزل دخترشان گذاشتیم. کمی زودتر رسیدیم بودیم. بنابراین منتظر شدیم که تشریف بیاورند. فرزندان و نوه‌ها همه جمع شده بودند و همگی منتظر ورود ایشان بودیم. آقای دانشی عصا زنان با قامتی خمیده همراه با پسر خود وارد شد. صبر کردم بنشینند، سپس جلو رفتم و سلام کردم. خنده‌رو بود و چهره مهربانی داشت. به گرمی خوشامد گفت. خواستم خودم را معرفی کنم و هدفم از گفت‌وگو را توضیح دهم. اما معلوم بود که گوش‌هایش درست نمی‌شنود. سمعکش را جابه‌جا کرد و خودش راهنمایی کرد که شماره شمرده حرف بزنم.

لطفاً از دوران کودکی و تحصیلات بگویید.

بنده ۱۸ آبان‌ماه سال ۱۳۰۰ ه.ش در اصطهبانات متولد شده‌ام. تحصیلات شش‌ساله ابتدایی را در دبستان ملی «دانش» در شیراز گذراندم. در سال ۱۳۱۴ از طرف وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه امتحانات

نهایی برگزار شد و بنده موفق به اخذ گواهی‌نامه ششم ابتدایی شدم. سپس به دستور پدرم برای کلاس هفتم وارد دبیرستان ملی «سلطانی» شدم. پس از آن پدرم امتیاز تأسیس «دبیرستان دانش» را گرفت و من مجدداً به مدرسه دانش برگشتم. متأسفانه به علت درگذشت پدرم در سال ۱۳۱۶ لطمه

جبران‌ناپذیری به تحصیلاتم وارد شد و چون زندگی خانواده چهار نفری ما از درآمد مدرسه دانش اداره می‌شد پس از درگذشت پدرم به علی دستخوش پریشانی شد و بنده سال‌های دوم و سوم متوسطه را در دبیرستان فرصت که ضمیمه دانش‌سرا بود گذراندم. پس از آن دو سال دانش‌سرا را با موفقیت به

پایان رساندم و در مهر ماه سال ۱۳۲۱ به‌عنوان دبیر در «دبیرستان صحبت لاری» مشغول به کار شدم. پس از دو سال به اصطهبانات منتقل شدم و تا پایان خدمت در دبیرستان‌های آنجا تدریس می‌کردم. البته در سال ۱۳۵۰ در کنکور سراسری شرکت کردم و در رشته زبان و ادبیات فرانسه با رتبه اول پذیرفته شدم. من هم‌زمان با پسر بزرگم و دامادم دانشجو شدم، اما پس از گذشت چند ترم که دروس را با معدل الف گذراندم از آنجا که با انتقالی من موافقت نشد و در اثر رفت و آمد و طی مسافت زیاد از اصطهبانات تا تهران هم دچار کسالت شده بودم انصراف دادم.

لطفاً از پدرتان برایمان بگویید. ایشان در مدرسه دانش چه سمتی داشتند؟

پدرم مدیر و مؤسس مدرسه دانش در شیراز بود. گفتم که وقتی پدرم فوت کرد بنده فقط ۱۶ سال داشتم و متأسفانه محضر پدر را به اندازه کافی درک نکردم. پدرم در سال ۱۲۶۷ در اصطهبانات متولد شده بودند. پس از تحصیلات مقدماتی به شیراز رفته و تحصیلاتش را در صرف و نحو عربی ادامه داده‌بود. او به دلیل اشتیاق زیادی که به اعتلای فرهنگ داشت، از سال ۱۲۸۴ شروع به تدریس در مدارس مختلف کرد و در سال ۱۳۰۲ موفق به دریافت یک مدال علمی درجه یک شد. همان سال اجازه تأسیس یک دبستان ملی شش‌کلاسه ابتدایی به نام «دانش» را دریافت کرد و در سال ۱۳۱۵ دبستان دانش را با اجازه وزارت فرهنگ به دبیرستان دانش تبدیل کرد. ایشان در همان سال ۱۳۰۲ امتیاز نشر روزنامه دانش‌پژوهان را هم گرفت. این روزنامه فقط یک سال منتشر شد. در سال ۱۳۰۳ امتیاز روزنامه دیگری به نام تخت‌جمشید را گرفت که تا سال ۱۳۱۶ یعنی پایان عمر ایشان چاپ می‌شد. شنیده‌ام چند بار هم به دلیل اینکه مطالبی در این روزنامه چاپ می‌کرد که رایحه‌ای از انتقاد به عملکرد دولت وقت

در آن استشمام می‌شد، برای ایشان دستور تعقیب صادر شده بود. خلاصه، ایشان سال‌ها اوقات شبانه‌روزی خود را صرف نشر معارف و روزنامه کرد. او علاقه زیادی به گسترش و افزایش مدارس داشت. در شیراز برای راه‌اندازی مدارس دخترانه از جمله عصمتیه، ناموس و عفتیه همکاری کرد. در شهرستان‌ها هم در تأسیس دبستان در اصطهبانات و نی‌ریز و لار و فیروزآباد و داراب تلاش زیادی کرد. در سال ۱۳۰۹ چاپخانه تخت‌جمشید را با رنج فراوان راه انداخت که روزنامه را در همان چاپخانه درمی‌آورد.

این چاپخانه هنوز هم وجود دارد؟

خیر پس از فوت ایشان همه این‌ها از دست رفت. روزنامه و مدرسه و چاپخانه هم تعطیل شد. ایشان به دلیل تلاش شبانه‌روزی و عدم استراحت در سال ۱۳۱۶ به مرض ذات‌الریه مبتلا و فوت شد. متأسفانه اداره فرهنگ فارس به جای قدردانی از خدمات آن مرحوم پس از فوتش دبیرستان را منحل کرد. البته همان زمان وزارت فرهنگ به اداره فرهنگ فارس اعتراض کرد و این اداره هم به ناچار، برای جبران، دبستان چهارکلاسه‌ای به نام دانش تأسیس کرد که بیشتر برای دانش‌آموزان کلیمی بود.

از زمان تدریستان بگویید. شما چه درسی را تدریس می‌کردید؟

گاهی زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌کردم. یک سال‌هایی هم درس عربی را تدریس می‌کردم. چون در دانشگاه زبان فرانسه خوانده بودم، گاهی کتاب‌های لانگاز و بروی هم تدریس می‌کردم. بعد که آموزش‌وپرورش تصویب کرد که زبان فرانسه در مدارس تدریس شود کتاب وزارتت فرانسه آمد. البته مدتی بعد زبان انگلیسی جایگزین فرانسه شد و من هم همان درس‌های زبان و ادبیات فارسی و عربی را تدریس می‌کردم.

از وضعیت آموزش در آن روزها بگویید.

خوب نبود. کلاً شرایط زندگی مردم در آن سال‌ها خوب نبود. برق نبود. امکانات رفاهی امروز نبود. طبعا آموزش‌وپرورش هم به همین شکل بود. اما در همین شرایط واقعاً معلمان انگیزه زیادی به تدریس و بالاتر رفتن سواد مردم داشتند.

شنیده‌ام سال‌هاست در حال نوشتن و جمع‌آوری متونی هستید. لطفاً برایمان بگویید موضوع آن‌ها چیست؟

یک معلم به جز خواندن و نوشتن کاری ندارد. من هم کاری به جز این بلد نیستم. اشعار مرتبط با قرآن را از شعرای بزرگ انتخاب می‌کنم و با تفاسیری مثل تفسیر نمونه تطبیق می‌دهم و سپس آن‌ها را می‌نویسم. تا کنون چندین کلاسور تهیه شده است. خانم دانشی، دخترشان، کلاسورها را می‌آورد. ورق می‌زنیم. بسیار منظم و خوش‌خط و زیباست. بالای صفحات شماره خورده است. با تعجب می‌بینم تا کنون ۲۱۲۶ صفحه با خط خوش خود نوشته‌اند. در این سن و سال بدون ذره‌ای لرزش دست و اینقدر زیبا نوشتن حقیقتاً تحسین‌برانگیز است. می‌پرسم: از اشعار کدام شعرا استفاده کرده‌اید؟ می‌گوید به ترتیب فردوسی، سعدی، حافظ، نظامی، انوری و این اواخر هم خاقانی را بررسی کرده‌ام و حالا چند روزی است در حال بررسی اشعار پروین اعتصامی هستم.

انگار عشق نوشتن و معلمی با تار و پود وجودش گره خورده است. حضورش انرژی عجیبی دارد. خنده‌های شیرینی دارد. گویا با خندیدنش دشتی پر از گل باز می‌شود. دیدن این مرد بزرگ بار دیگر این اعتقاد را در من راسخ‌تر می‌کند که معلمی شغل نیست، معلمی جنس روح و ذات آدم‌هاست. گویا عشق به آموختن جان را جلا می‌دهد، چهره را نورانی می‌کند. چشم‌ها را زیبا و لبخند را شیرین می‌کند.